

History of the faith in Aligābād
near Yard

هو السلام الخبير

پس از اظهار و ابراز عجز و نیاز در کستان مبارک مقدس حضرت بیک مقدر با انبار
 جلال و ابرار در درگاه کبریا فرمود رضایت و اجازت نمودار و در کمال عزت و تکریم
 بنیدر اطر از مبارک مرکز میشتاق پروردگار با نیاز بنده نواز حضرت عبدالنهار
 حقیق و حقایق کسب فرمود است و الله است و العبدیت الغفراء و توجه نام من جمیع احوالات
 قریب قبله ابرار از نیاز حضرت غصن ممتاز کین و نوز و کینوات المرحوبات و لولایه
 انفسه را بر ارباب دانش و دانش و کمال الهام و سرش و اضع و کثرت و بزرگ
 که در قایح محکم تاریخیه هر نقطه از نطق امریه آئینه آئین غایتیه را بر ارباب
 باعث استبصار و اطلاع یاران آئیه در قرون و اعتبار و سبب آگاه بر احوال
 و اطر و بلا و در زایا و نازله و مصیبات و در درگاه جبار و خیر و لهذا بحمد و بفضل
 و محضر از مملکت و قرع تاریخیه امریه قریب علی اباد و سباق من محب بزرگ نشسته
 می شود و یادگار شهبین و در مغایر و نیکین در بین یاران حضرت رب العالمین
 گذاشته میگرد تا فارین دستگیر نگارنده را بصرف فضل و غایت و تمجید و
 و از اد فرایند خلاصه در یوم کلمات از شهر قدس سنه ۱۳۰۳ هـ از نور مالک
 برآمده و این عبد حق و ذلیل و خادم یاران حضرت پروردگار جلیل میسر از قاصد و
 لا محضه نشانی است به تبلیغ امر اسلام و تشویق در کستان در عبودیت
 استان مقدس حضرت عربی ن دارد قریه علی اباد و سباق گر دیر و زیارت
 لغار مبارک عنسار محترم و محض مقدس روحانی زاد اهل توفیق و توفیق به الغنیة

گفت و بعد از ملاقات آن یاران نوزاد اعجاز مخزن محض روحانی خواستار زویر
که این بسده شش منده چند روز در عیال بار ترقی بنام و در قیام تاریخیه امریه
در طریقت برش در ادرم لذا از آنجا که برادر اعلیٰ محض مقدس روحانی
و لازم است بر دل و جان قیام و اقامت بر طریقت برش این مقابله نمودم این من در این امر
و دنیاوی و نه در طریقت و والد و احوال علی اجرا و امر و خدمت اجهل و نه بر طریقت
الموفق البحر الدیوبی در از قرار یک جناب الالباب کا حسین ابن احمد محمدی آبادی
مکاتبت و از ایت بر غرض جناب کا علی اکبر سید علی جناب طریقت
خیابان در که از قریه مابرا جناب نزد بوده و مکراره بر و در ظلم و جفرا امری از این
و در محله کوشک کنیز دشت خیابان شریف بوده است در سنه ۱۳۰۶ هجری قمری
چند نفر از اهالی غیر و لغضا خدمت جناب نواب رفیع بر سرند و مکاتبت بسیار
از جناب کا علی اکبر مرتب آیند که این شخص خیابان در بازار چه محله کوشک کنیز
و در شکار شلیخ امری در معنی بد مردم را همراه میکند و بازه از افترا و است
کذب به بان وجود محترم نسبت دادند لهذا در روز نواب رفیع در احوال و غرض از این
نواب با جمعی از اشرار اشرار از در اب جناب کا علی اکبر را گرفته و بشد بدترین
عذاب و عقاب کشان کشان و عمر به کنان در منزل جناب نواب غرض و نه
و در روز در نواب ناصر اب جناب کا علی اکبر را در سب و کنان باب کرد جناب
کا علی اکبر در جواب آن به خبر از حضرت رب العالی باب سکوت اختیار نمود
و در پنجه خضار در از طرف امرار نمودند که شد بدترین بگوید و کلمه امری که بگوید ممکن و در شرف

1306
Comp
again
Aga Al
Khalid
teach
Fait

نگردد تا آنکه جناب نواب تفرآنه از بغرب رستم نمود که یک مرتبه جماعت اش را حافره
 بخون گرگان کاسره و سباع خاسره بران عزال بر تو حید مجور شد بدو دند
 ریشت رنگد و زنجیر و خوب و چاق و شلاق و غیر کت شد بدو دند و جناب
 حاجر سید کاظم صباغ وقت رستم که الحین بتقلید حضرت مقلد القیاب همواره
 عضو از عصاره محترمه محض روغانی بر دست در آن روز در منزل جناب نواب
 میخ میخ شمرات کویر جناب تاعی اکبر را کند و بیاد داد و تقسیم یک میخ میخ میخ
 لب او با فرنگد ارد تا آنکه بعد از این صدمات کثیره و ضرب و رستم و فریه جناب
 نواب ابرو خوب نمود و فرشتان خوب و فلک آوردند و در دو پار جناب تاعی اکبر را
 در فلک میخ دند و خوب کار معتبر نمودند و بعد از خوب کار جناب نواب
 ارمو ز اور از منزل نواب بیرون برند لذا ان جماعت اش را پارسا بران
 بزرگو را اگر فرستد کشتان کشتان از منزل نواب بیرون آوردند و او را در چاه
 دکان صباغ انداختند و یک شبانه روز در حالت ضعیف در آن چاه افتاده
 برد تا آنکه نفوس از منت جان او آمدند و شبانه او را از چاه بیرون آورد و در بنانه
 بردند تا آنکه جمود در حاضری گردید و چشمتان دوسه یوم را از این مقدسه گذشت و نشتان
 جناب نواب بمرض ایلا از سن مبتلا شد و در دل منقر کشید و هیچم تصور
 نمود که غلیم دستم و جناب تاعی اکبر خیار باشت برود و نظیر این مرض
 شد بدو جان که از گردیده است لذا از کرد و خوردن دم و پشیمان شد و در بنانه
 عقب جناب تاعی اکبر و او را در محترم در منزل جناب نواب آوردند و جناب

ز آب نای معذرت گشت و از اظهار ندامت و خلعت نزد یک ثوب قبار علی بنیاب
 نایب ابر خلعت دارد و جاسر عفو و عفا صحن کرد جانب نایب ابر مذکور داشت که
 سه کار نواب عمیده ما این است که قاتر خود را عفو فرمایم تا چه رسد بشمار
 خود مطمئن باشید که این عهد سه مرتبه بخند و کینه حضرت علامه ابراهیم دارد
 بلکه که خوشنود در و خورند بر از سه کار عالم دارم و از خدای طلبم که بزرگ
 حضرت علامه شفا علی صاحب کرامت فرماید و از جازه در ختم گرفته بیرون آید و لکن
 جناب نایب ابر بعد از آن تشهر و ترمیر و تفریر دیگر نتوانست در بزرگوار کاه بنیاب
 و همواره مرد وطن و لیس و توین و تحقیر گروه شری بود تا آنکه از بزرگوار قلع نمود و در
 قریه علی آبادستان منزل و مادر فرمود و بشنود از اعت و بید و در شغل و دید و بید
 ناسر و عروجه بود و بسبب هدایت و بیدار در نفوس عبیده ای در صفیات بود که
 رستاق گشت و همواره عابری بنسبید رب جلیل را یا رغبت فرمود و پستان
 خوشتر فخر تا آنکه جنابان تاحسین و تاحسین ابر در رسید جلیل جناب عباس محمود که
 هر دو از یاران قدیم رب رحیم بودند در قریه علی آباد منزل و تا در نمودند و بشنود از اعت
 و سلامت شدند و دیدند و بشنود نفیات رحمانیه در آن قریه نورانیته قیام و اقدام
 نمودند و بعد از کوشش تمام در اجراء امر مبارک حضرت مقتدر عزیز عظام فرمودند
 و در باره پارسیمان در دشتیان سکنان علی آباد غنی است محبت و مهر با ذرات
 بزرگداشتند و بتبلیغ نواذیت این نایب گشتند جناب یسهم بهر دانند
 و ذکر آنکه که از یاران همیشه قدیم رب رحمان بود از نزد عیسی صدر مهاجرت بقریه

عبد اکباد غم دوری آباد مکن و مادر فرمود و بشنید زراعت و فلاحت بشنید
گشت بهر ایت پارسین هم گشتن خویش از بیگانه و خویشاتان گشتند
و مذکور داشت که اربابان بدانند آگاه باشند که قرن حضرت زرتشت گشت
و دوره آیین پیشین نیکان بسره است و طایفه طایفه نیان طو مارشد و آخر
ایرانیان در خشد و گوهر یک بهر از این نژاد گرامر پدید آمدند و جهان از فرزند ایشان
از فزونی با خرد گشت برین گشت و بهر بدست که از فرمایش او گردن پیچیدند
خوار و گرفتار و خوار و بد فرمودند و در جوار اهریمنان است و گرفتار تقابل دستوران
به ایمان از قید بند زنا و کشتن و نماند و یاران عشتی همه را بگردید و لهارا
آتش کده نماند و عشتی غمناک و در باران و در از انوار معرفت و همانست گردانند
تا جانتان از باد معرفت و محبت و احاطت حضرت یزدان بهر است و بدو پیش شود
و زردانان محمد پیام رسد و در حقش حضرت رب که بخوشش گردید و بار از خشد و غایت
جهد بهر نفس از پارسین عباد بگردید و در باران رب به اندادان گشت و در درستان
دنایش مالک آفاق و مرکز مشرق داد سخن دادند جناب که مهندس سلیمان
جناب که محمد حسین صاحب ابوتراب که از باران قدیم حضرت رب الدرباب بود و سائر
در اثر زرد و هوا بهر کجاست بر سر استر املاک علی آباد که مالک خود ایشان و اغوا
و متبلمان ایشان بود در خشد و تابستان و حد اقامت بقریه مزبوره میکنند و
چهار پنجم از قف میفرمودند و سیلا و نسا را اجهار اکثر را بجمع میگردانند و از عادات
آیات مالک آفاق و قرأت بیانات مبارکه مرکز مشاق یاران با وفای و فانی را

سرور و شرف دشت دمان میگرددانید و در فکر تربیت در تمام و تعالیم
 مبارکه چهار قسم حسب اسم الاعظم پرورش میدادند و تحقیق آن سرور
 ابرار آیت نیردان بود و در ایتیه موهبت حضرت حتر بسی ن جوهر تقر بود و گوهر
 بحر ثروت و رونق در عهد دیشاق حضرت کربا آ تا آنکه در اواخر ایامش ساق
 بصفتی مرادت نمود و در سنه ۱۲۰۲ هجری ظهور در حدود مرادت بملکوت غیب
 باقیه چهار حدیث محمود فرمود و علیه السلام الفقه والاحسان والعفو والتفزان
 من ملکوت ربنا الرحمن جنابان اخوان ناعی و له ابو تراب و سید حبیب
 جناب آقا محمد حسین جابر ابو تراب چون هر دو مالک ملکیت نزرعه علی آباد
 بودند قطع علاقه از شهر نزرعه و در کن تریه علی آباد گردیدند و بسبب
 زراعت و املاک خود مشغول شدند با آنکه از علم و عرفان حضرت رب رحمان
 بهره و نصیب بودند نهایت محبت و مهربانی و مرام با جبار اکثر میفرمودند
 دل ن فقر ضعیفان را در حال غمگشودند بلکه اکثر اوقات که نفوس مبارکه از
 از مبتغیان امر حضرت رب العالمین بر حبیب عبور و مرور علی آباد میآمدند بکافان
 ایشان میفرستند و استماع کلمات شیرین و بیانات نازنین آن برگزیده گان
 جمیع رب مبین را میفرمودند و لکن چنانچه باید و نشاید گویند و فلاح و نجات
 از بد آن سعادت نزرعه و دنب تا آنکه در سنه ۱۲۰۳ هجری نزرعه که نزدیک
 امام جمعه مفید و بر علمای مغرضی معاند در شهر نزرعه آن بلوار شدند و مکر
 و انقلاب علیه بنام نزرعه پاشند و داشتند و سه نفر از نفوس زکیه

died
 1926

born

near

Beha

but

free

how

fact

1403

persia

قسمیه از اجاسا الهی را در یزد و قوا حریص ترین و سخت ترین عقاب
 بدرجه رفیع شهادت عظمی رسانیدند جناب آقا علی اکبر سید حبیب عباس جنابان
 آقا حبیبعلی فرزند ابا دروآقا علی سید طاہر علی مجرم در الزیز در دشت و شبانه
 مخفیاً از پیراهمه وارد علی آباد نمود و در زیر زمین خانه خویش آن دو نفر فرار بر پیشانی
 منزل و مادر را در جهم در همان شب ضمیمه محترمه اش وضع حملش شده بود و فرزند
 پادشاه فرزند زکریا را در چند روز او را نام با جوگراست فرموده بودند البتہ ضمیمه محترمه
 برادر در اب زبیر نیز گسترانید که کسی نفقت نشود که در زیر این اطاق
 زبیر نیز وجود دارد که شاید آن دو بزرگوار را از شتر اشترار می یافتند
 زیرا که دسته از اشتران بخریک حاجر سید علی رضا محمد فرزند ابا در
 جد ادرصد و قنر جنابان آقا حبیبعلی و آقا علی بودند تا آنکه جماعت از منزل
 و از اذل و ادبانش قریه حسن آباد رستاق بسر کرده گیسید محمد علی
 چلبت ساز یزد و واحد لوطی شمر تفر و محمد ابوالقاسم ظالم حسن آباد
 با و و الوکر و عربده وارد علی آباد شدند و بنابر تشدد و انقلاب را
 نهادند و آن سب و لیس و طعن گشتند که حقا آقا حبیبعلی و آقا علی در این جا
 هستند و علی اکبر عباس آن مادر اینها نکرده است تا آنکه بالزدهام و غریب
 و پسر و غوغا با چوب و چوق و شمشیر و دیر بر بر سر نه جناب
 آقا علی اکبر رسیدند و فریاد و فغان را بفرمان آسمان رسانیدند که است عت
 آقا حبیبعلی و آقا علی را از زمین خانه بیرون کشیم و هر دو را در زنجیر

Agā
 brings
 & kids

خفت دذلت مرگش و بایستغ تر قطعه قطعه در بر ریز غایت جناب آقا علی اکبر
دست پجوب غم دوز سر ایدون آمد و مذکور داشت که از جماعت و محو
مرگ برسد بای در خانه من است و دوز لزر و شکست بیاید و خانه مرا بپوش
و تفتیش کنند و اگر کسی را یافتند بیرون برند و آنچه را مرا خواهند در باز
مهر دارند و اگر بخواند بشهر ارت و اخضر خانه من شود و بسبب
هلاکت اهل و آل من که تازه وضع حملش شده است بگردید استمجن
در بدن دارم غمگندارم میزنم در خوریم هر چه بادا باد و در وقت که مرگش
آن وقت هر کار مرا خواهد بنیاید در خصال این مذاکرات و حوال
جنابان آقا علی و آقا ابوتراب اسلال جناب کا محمد حسین رسیده
و بلبان شفقت و در رفت و مهر بان جماعت اشهر ار را سکت نمودند
و دوز لزر و شکست اشهر ار را برداشته و خانه جناب آقا علی اکبر را
کاوشش نمودند و کسی را نیافتند و از انجا بختی نه جناب کا ابوتراب آمدند
و تفتیش نمودند و کسی را ندیدند جز آنکه یک قمیضه طلا پنجه از جناب کا ابوتراب
دزدیدند و بعد جناب کا علی جماعت اشهر ار را بمنزل خویش برد و چنان داد
و محبت و مهر بان نمود و روانه حسن آباد فرمود خلاصه در نامه بر جنابان آقا
و کا محمد حسین در زیر تر بن خانه جناب کا علی اکبر بر سر برد و در خمیر بر
آمدن بود که مجدداً جماعت از اشهر ار را داد و فرزند ابانجریک و جریک
پیرغندرها هم بیاید باشند مذکور بهر وسیله از دستان باشند جناب کا محمد حسین

بچنگ دارند و عشاء هر گمان مار گو سفند است پاره پاره غنایند لکن آن جماعت شیر
 با مار و کور و فرور از دهام کثیر بدربسرا غنایند که عیال بر عیال تا فتنه
 در ایت فتنه و فتنه در بر افراختند و آن برب و لعن گشت دند و دادر ذات
 و شتر است و شتر که را بداند که که حیثیت را اطمینان و عیال را جالب غنایند که عیال
 و آن ابو تراب پیش آمدند و آن برفش کجرات اشتر در گشت دند که اشتر
 بدست پاره جانا اما عیال با دهم برخواستند که هر روز از اجاعه مرغانی و تقریب
 و تازید در ایت فتنه در مرغانی ازید الله آن اسب مرغانی از رنگ ریم در دست
 یزدید اسب اریم که این چه شتر است و این چه ذات با با را بخور راه
 غناییم و اگر با بدست آید خودمان لا در اقطعه قطعه و بریز مرغانی با در دست
 از دست مرغانی و دجاعت را متفرق نمودند و روانه فرود از با فرمودند با در اجاعه
 اکثر طایفه نمودند که اشتر از ناس از خفته عیال بر عیال بدگمانند
 و عاقبت آن دو بر گزیده رت و دو در ایستادند و نمودند و طعن ایشان
 ایشان را بدست و سر بیابان نهادند و در تنه مرغانی دور از با در نزل
 و با در دادند و شبانه آب و ناله با ایشان می رسیدند تا آنکه گزشت حرارت
 هوا ایشان را تاب نداشت و آن غنایند و خود را بخور و آفتاب شدند و روز تا
 و افق فتنه مرغانی و شب در منزل جناب عیال اگر ابن زمین لها بدین مرغانی
 تازید بیستیم بهین منزل در نهایت شجاعت و تعب گذاریدند تا آنکه اجاعه
 نذر رک مسازت ایشان را بدیدند و شبانه جنابان که حین و عیال عیال عیال

طرآن گردیدند بار ابراهیم علی اباد در آن سنه انقلاب شد ادعی تدریقا
 بیست و ابراهیم اداره دیار دلاقیام و اقدام فرمودند در وصیت و هایت نمودند
 و آنکه نیا نمودند و در مراحت نمودند با لافخص جناب علی اکبر ابن زین العابدین و لافعن
 ابن عباس که در خفیات و پذیرای ابراهیم که جبر بیعی و کشتن بید ریخ داشتند
 داشتند و او را اطلاع بکریستاق در هر دو روز و هر دو روز ابراهیم را بید داشتند
 چنانچه در هر دو روز او را اطلاع بجم و در خفیات جناب ابو القاسم سید علیرحم
 لافعن ابن عباس میخشد و گفت و از هر دو روز و در خفیات و در خفیات و در خفیات
 ابو القاسم را اسیر و بار برهنه از خفیات بیرون کشیدند و در هر دو روز و در خفیات
 در بابین عرمان آوردند و اذیت و هفت و ستم و پایان و داد داشتند و کشتن
 کشتن بنی نه تا سید مجید و پیش خاز بردند و از هر دو روز و در خفیات و در خفیات
 محترم در خفیات ثبوت در سوخ استقامت نمودند و کلمه مواعظ بر زبان
 نراندند تا آنکه نفوس نجره را رسیدند و آن محدرات محترم را از چنگل نجره
 نجات دادند و دادند و در خفیات نمودند در آن سنه انقلاب و اضطراب طرآن
 چون ذائب ستم و هفت و ابراهیم را در آوردند که کشتن از تفریق و تفریق و تفریق
 از تحریر بر شش و جزو خفیات تا آنکه بعد از مدت که فراموشی افتاد و انبساط
 بجهت ابراهیم در یزد و از امر رسید و حضرات مبلین امر مبارک رب العالمین
 بنابر عیود در باطراف و اکناف یزد نهادند و ابراهیم را تسبیح و تراتیل
 میدادند تا آنکه در سنه ۴۳۳ ۳۳۳ ۱۱۱ بجزو تحریر حضرت بیاض

مبارک رحمان برزاقا مبارک آید بی باقی قیامت جناب فاضل ابن احمد از برزاقا
 رستاق عازم قریه علی آباد گردیدند و در منزل جناب آقا اکر ابن عباس ورد
 نمودند جناب آقا اکر بسیار دغا و دغا نمودند و از احوال و احوال و احوال و احوال
 و باران رحمان در جلال و کبریا و اجتناب از سر خوردن و زنگ زدن و احوال و احوال
 ذکر عزیز اسلام از مرآت قلوب و حمد و در میزدند و گویا سلاح و بیخ را
 از میدان سعادت میبردند و به نهایت آید و از در دل و جان و از سر میگردید
 جناب آقا ابوتراب سلیمان جلیل جناب فاضل عین در بر ملاقات حضرت بزرگ
 قاضی شافعی و سایر مشایخ و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات
 رب اللہ باب بود و در آن محراب با کافیه فیہ مقفله استماع فرمود
 و از قید و بند آقا اید و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال
 و علم و عرفان حضرت قریبی ن شکست و به تاب برق چنده از صراط امر الکریم
 من اشترق احد من الشیخ و اخر من التار بود بطرفه العین در گذشت قدم اندر
 و قدم تا از در عالم قدم گذاشت و علم یا طوبی ای من هذا الفقید العظیم و الفو
 الکریم را بر اثر داشت بدعت بار و انبار داشت گماشت و بهدایت ایشان و گما
 برداشت و با پارسایان از دشتیان و مسلمانان انجم و در میان نزد محبت خست
 و باران رحمان را از ایمان و ایتقان و استقامت و ثبوت در موعود
 سرور داشت و از آنجا که بانکه و قریب جناب آقا ابوتراب در امر مبارک حضرت
 رب اللہ باب شد و با بسنان مناس و عام گردید و پروردگار و احوال را

لکیده در بدو بعیت خود را محترماً اجتماع دمی نموده اسرار الهی گردانید و بواسطه حضرت
 قاضی میردعایت در بابت سرگزشت شاق حضرت پروردگار بآل گریه و آلام گزشت
 سنوات غمیده است که در خدمت گذار اسرار الهی جان فشانست و فرمایش
 شایان تحجیر تحسین بی پایان طلبه حسن مآب جناب ناعبد الهی علیه السلام
 جناب آقا تراب که آن روز غیب بردند و تازه جوانان هوشمند که بهار چشمه قمر بنی
 بزرگوارش بستر اقبال ایمان رب رحمان یافتند و بزرگوار بر سر درگاه
 و زارت بجناب رستم پروردگار و خدمت بخش زر رشت رسید و در کور و رشت جناب
 رستم تا که دست از دین عقیده گنجه پر سیده آیین منوچهر زر رشت برادر و رشت
 و زارت و تقایید دستوران بدر رفتار و اخراجات با نکرده و با بقعه گنجه رسید
 این پیشینان تن بی جان است و کالسده روان پس تا زود دست تن بی جان را
 در عالم در ملکوت این مقدس جبهه احب و اخلاص تا آخر بزرگوار و زارشته
 رها و عذر است که بیرون تبارک اسم احسن انی اقبلن گوشت جناب حضرت
 زود دست میزاید تن خشیان را نامها تا آسمان دستاوه و زارشته و عذر از جناب
 جناب رستم از اجتماع این گفتار و چرخ سیف آید در قبر مجذب گردید که بکبریا دل
 از عقیده پر سیده هزاران ساله خود برید و بکبر حضرت جانان درید و بنشیند
 طریقه تزیین از صراط امر و اقبال برید و در ملکوت علیین و اخلاص گردید و بنشیند
 ارامه کمر بست و الحین عضو در اعضا محتومه محض مقدس روحانی عبادت
 بشر له من هذا النفس الدائم
 آقا جناب ناعبد الهی اگر این مرحوم شایسته

Aggar
 Abdullah

meets, 2
 Zoroastrian
 in field
 begins
 teaching

Rosta
 accu
 Fide

در بلوک رستاق با اسم جناب مشهور و معروف بود و بشغف بسیار در شغل
 و سرپرستی و قرار اطفال و اکناف یزد می نمود و در هر فرسای که بجهت فرزندش اجناس
 دارد می شد بنابر صحبت و تسبیح و آواز خود در آن فرسای می می نمود و بدین
 برکت در نبات و استقامت در امر عبادت قدم بنما به جبرید عظمی و شریف
 می گشت هر چه جناب بیشتر می دید و نا بیشتر می نمود و هر چه می گفت و عبادت
 شد بیشتر می دید و در امر رب مجید قوی تر می گردید از هیچ بلا و از ده گمراهی
 و از هیچ ستم و افسردگی گشت نهر جناب در کمالش چون عهد مصطفی بود و در بلا یا
 در ذلّت اش بیشترین تر از شهید و شکر تا آنکه در سنه ۱۳۳۸ هجری قمری
 در قصد نابینا شدن گرفت در دهه بالا که از قرار بیانات یزد دست از
 محراب میان کوه محراب نمود و در دهه بالا بشغف بنابر شغل می دید و جناب
 تا غلام حسین ولد حاج عبدالحسین یزد در بجهت هوا خورد و دفع حرارت هوا را
 یزدیده بالا آمد و تا آنکه بوم در رب دکان جناب تا آنکه اگر این مرحوم ط
 زین ایام بدین آنکه و مذکور داشت که قریب به سی و پنج و بناید که از توانا بگرد
 جناب تا آنکه اگر فرموده شد که پنج می آیند نان بگردید و نفوسیکه یک می آیند
 مرطوبند و سر خودند تا غلام حسین تغییر شد و بنابر فی شرف و سبب لعن را به جناب
 تا آنکه اگر فرموده شد در ذلالت زیبا در غیور جناب تا آنکه اگر فرمود
 جناب تا غلام حسین این قسم و ذلالت و شرافت از شما بعد است بزرگان دین
 گفته اند این مختصری ذکر فرستاد و را بگفتا و زلالت می آید از لعن و لعن

و مایه گستر به الدن بان اجتناب نمایند تا غلام چنین از استماع این بیات
 تعبیرش شد بدتر شد و در غایت قوت و قدرت بگشاید به پیکر خسته
 نایب اگر ند که فرزند آن مظلوم بزمین افتاد و مدبرش گردید و ضعفش بد
 برادر استرا گشت و یک ساعت بعد ملکوت غیب باقیه الحیه صعود نمود
 و طرود معاشش با وج علیاً برادر از غمزد با طیلور قدس لامه از هم آوند
 گشت و سه شریف آن شهید سید عشق جهانبهار در ده بالا مدون
 نمودند و علیاً الهجاء و علیاً الفتحیه را شناسان ملکوت ربّه الامهر و کن
 جناب آن عا اگر شهید سید رب جمیع عالمه مقدس به آن کشید نمود و به سلال نجیبه
 با تر گزارد که الان در غایت تقدیس و تنزیه و پاکیزه و بهارات و امانت و دیات
 و صداقت و محبت در قریه علی آباد در عبودیت استان مقدس جبرئیل
 رب السموات علی فریث بن آله فلق اجزاء جانشینند و با هم مبارک
 الحیه مابین ائمه ابن عدود و شان شاد و بالینان بالاً خص در سید
 جلیش تا عبد اکین و لا رضا و کذا لک سیده جلیله نجیبه اش امره استعقله
 بنا رحبه هم جبرئیل که کفر الحقیقه در خدات امریه و محبت و مودت با جابر
 الحیه و اما مرقسه ثابت له رحانیه و نایب می ندر می رس و رفات ثابت
 بر عهد بانیه و خدمت گذار در رفرا و آرمبارک سبی نیست از صمیم دل و جان
 و حقیقت روح و وجدان بمیدور ایکن جانشین است فاجرا علی
 اندر ابد و نقره علی اند الامم المبرور و الانوار المکرم و تهری بند از انوار

در سنه ۱۲۳۷ (۱۸۲۰) امیر فخر محمد سلطان حبیب زکیه جناب حسین
 مؤذن مسجد حسین آباد در سن پانزدهم کنگه بواسطه امیر امیر مقرر به
 المظننه میره خانم ضعیفه محترم جناب حاج میرزا حسین خان آبادی در شهر اقدیس
 و عرفان برادر مبارک حضرت ذوالجلال خان کریم در درمی قدویا لس
 حضرات اما و آرمهان بدون خوف و ترس و استیلا و اغراض گشت برادر
 حسین مؤذن در برادرش عباس از صهر اقدیس از سرته موقت اعلا
 یافتند و بنا بر اذیت و زلزل و شکنجه و عذاب را با آن محترم خان و خانم
 کلمه ای گویند و از آنجا که ترس و بجزیه ممکن نیست آن نگر دینداران
 ندید بر عباس حبس الام پدر خود حسین مؤذن همیشه خود هدیه سلطان
 مظلوم را بزرگوارانداخت و بفرز زنجیر بدن نازنین آن مظلوم را
 از پارتا سه مجروح و سیاه رفت و با پدر خود حسین و مادر آن مظلوم را
 گشتن گشتن در محضر آخوندیکه چشم همواره برز احسن پیشنهاد بر دهنده حسین
 مذکور غرض که جناب آخوند این دختر نااهل من رفته است و با بد شده است
 یا امروز باید در حضور حضرت عالی بهر یان لب و لحن نماید و یا آنکه با اجازه
 شما در در همین مجلس بنشینم برز احسن مذکور پشت اید خردین بجای
 باطلست و ز غفایر بجای نور افریب داده اند و از راه بیرون برده اند بیایان
 کنی و از دین بجای بزار وجود پدر و برادر ارقام و اقارب و از خود
 راضی و آسایان اجازه میدهم که نور را بکشند فدیجه محترمه ثابت براسم مذکور

133
 Qudus
 duag
 mu
 Bah

[illegible]

بهر دفران بخش با بر ۹۹، جناب رستم سید علی بن محمد زماندگار بار سر فرستاده
 تاجیک محض مقدس ریز جان در حلقه اول با تفق از او اخصا محترم تاجیک محض
 اعانه فرستید و دیدار اجلاس الکرامه لایف از نصیم دل و جان با دارا اعانه فرستید
 و اتمام فرمودند و از زمانه نادر دایر و برقرار است در سنه ۱۳۳۳ هجری قمری
 جناب الکرامه از ابر قریب بندر آید در ستاق بشرف اقبیه مبارک حضرت
 حق تعالی ذوالجلال فائز گردید و بانکه دقت در قریب بندر آید در ابر ملک دانه
 هزاره دیار و بلاد گردید و پیوسته مورد لطف و توکل و تحقیر و شرف بود و در کار و در قریب
 بر توره از چهار مشکلات ابر طایفه گشت و نشین گشته در غایت ذلت و خجالت
 و فقرات در بندر آباد بسر زده تا آنکه با تاب و تران گشت و اخیراً لابد و احتیاج
 ترک وطن نمود و از رخ نه و لانه و اشیاء گشت و در سنه ۱۳۴۲ هجری
 قمری علی آقا محمود و در قریب علی آقا در مشرب و اجازت محض مقدس روحانی و قریب علی
 جناب الامام محمد حضرت تاجیک ابر شریف را بحاله لایف و خجالت در اورد و دستهای گشت
 علی آقا دیگر دید و بجهت ابر به بدل و جان و عمر و جاه گشت و الین حضرت و قریب
 محترم محض مقدس روحانی علی آباد است و تقسیم هم تاجیک در سنه ۱۳۵۰ هجری
 جناب الامام محمد سید علی محمد تاجیک تاجیک حسین بشرف اقبیه مبارک حضرت
 غرض و اجلال فائز گردید و از خرافات ادبایه و زمرات تقابله به نجات
 یافت و در فتنه شجاعت مبارکه لایف قریه و لا غریبه و طاعت اجد به شتافت
 و بجهت ابر به قیام و اتمام فرمود و بسبب غفران پدر بزرگ و خیر کردید

در الحضر حضرت از عینا سر محترم حضرت مقدس روحی عیسی اباد است طوبی له
 در حسن مآب در سنه ۱۳۴۳ هجری قمری حضرت تبلیغ میفرماید
 مبارک مالک آفاق میرزا قاسم بن عبد الجبار ترویج امر مبارک حضرت پروردگار
 باذل وارد در قریه عیسی آباد گردید و در منزل جناب لب اللباب والد صاحب
 تاج حسن سید طیب متصاعد الی الله است تا حین ورود فرمود بعد از چند طبع
 ملاقات با اعیان الامر و مذاکرات عبیده در تیس بنیان با هم حطرة القدس
 جناب تاج حسن مذکور و امته امه المخرجه المطننة ضمیمه محرمه اش حاج میرزا یحیی
 عمارت مکتوبه خود را که ملک و رعایا بالماضی شکرک بوزن و قوت تقدیم
 امر مبارک الهیته نمودند و با هم مبارک حطرة القدس موسوم شدند
 و وصیت نامه ای بموجب دستورالعمل مبارک در کتاب مستطاب اقدس
 حضرت میرزا قاسم بن عبد الجبار نوشته و بهر دو امضا محترم حضرت مقدس
 روحا و امهور و زین داشته و تولیت عمارت مذکوره را ادا و اکیات
 زوج و زوجیه بخود ایشان واگذار داشته و بعد از وفات آن دو نفس
 زکته مقدسه تولیت آن مقام مشیخ مجتهد مقدس روحا علی اباد است
 و از آن تاریخ الی اکنون جمیع مخاض و محاسن امر عیسی در خصوص اعیان الامر
 و حضرات امار الرحمن در این بنیان حطرة القدس منعقد میگردد
 و حضرات بلعین امر مبارک حضرت رب العالمین در سفران بسید
 جمیع بین در آن مکان شریف وارد میشوند و جناب تاج حسن و

در الحضر حضرت از عینا سر محترم حضرت مقدس روحی عیسی اباد است طوبی له

دانه اسرار محترم اش عاجز به در خدمت گذاردن ارادان رحمان و عابدین
 قربان جان و جان سحر و جادو و در جان نشا در دوزخ کار ابدی "تقدیر و تقدر"
 ندارند و بعد از چند روز حضرت میرزا قاسم شرح صدر و تقه میر جناب قاسم
 دانه اسرار محترم اش عاجز به در اب حیات حضرت قیام اسرار
 راز دنیا ز غش محنت زبده نواز و آیات مبارک رحمان تو فرخنده رباب
 در دامن لولایه افندار عرض نمود این لوح مبارک معتمد از سما افتد و در
 مبارک حضرت غش محنت رباب بافتی رآن در نفس نفس محترم نازل و در
 گردید و عالم مشرت رباب بجهت آن در بسته در گاه حرمش زینت
 (۲۸) رجب بواسطه جناب قاسم آباده (۱۳۶۶)

علاء اباد جناب اقا حسن و حرم محترم شان عاجز به در خدمت

برآید

بنا بر آن پربان یزدان چه فرخنده و عزت بود آن نعمت که دهر غایت
 بیادش افتد و بزبان شیرین و گفتار بشکون بدگمان بردافت که بعد
 خدا را ان در وجود محترم بخدمت ام اعظم موفق شدند بیت خوشتر
 وقف فرزان در این سبید نمودند و در غیر عشق آن دهر جمید بر بند
 دل بنگار است و بسند و از دانش رستند این خدمت بهترین باقیات
 معالجات است و وسیله فوز بر خدایک است و معالجات خوش
 بهر آن انفعاله که در این امر عیال با این گونه عیال است مسرت افزا ناگزیر

نژاد باین منقارت عسل و فروضات عطر و اصم آئیند در راه رضا و است
 از هر چه غیر اوست چشم پوشند و در درگاه اله از هر عسر و حزن مستغفر نژاد
 شبی در در فکرت نشاء رقیبیم ربانیت باشند و در راه از هر قدر بقیه کار
 مواظب رحمانیت باشند انهم بار بعد از بیانات مبارکه و عنایات مبدل
 امر بیکارشن این در قلم صادر و بخر بر این نام دل و جان منفر و شغف و دهان فانی
 عید زلف زلفان
 خلاصه از زیارت و قرائت این درقه امبار که تقسم مجذوب
 و شادمان دکان گران گردیدند که از شدت فرح و شادمانی در کاشته کاش
 نمیخسیدند بلکه چون فقیر که بکفر راه یافته و یا جهنم میفر که از زنجیر نجات
 یافته فریاد یا طویلا لمن هذا الفیض العطر و الفوز الدعیس را بلند نمودند
 و صد درجه بر خدمت و محبت و مودت با جابر حضرت اعدیت افزاردند
 اسکن من ربنا الله بربان یو تدهی و یوفقی علی خدمه اجهله و اودائه و صفیائه
 و صفرائه انه هو المولود لمن یشاء لا اله الا هو العزیز العظیم قررت و محبت
 و فرقت من تالیف و تحریر و فیروز اشرف من نثر القدر سنه ۱۳۸۰ من طلوع
 نجر اهدر
 غبار معبر باران رحمانی قابله فانی